

نقدی بر اسناد سلسله‌های معروفیه

حشمت‌الله آذرمان، مهدی رضائی^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۲/۲۶ - تاریخ پذیرش نهایی: ۹۱/۷/۱۰)

چکیده

در منابع عرفانی و تذکره‌ها از چهارده سلسله‌ی عرفانی به نام سلاسل معروفیه نام برده شده است که همه‌ی آن سلسله‌ها از طریق جنید و استادش سری سقطی به معروف کرخی می‌رسند و به همین دلیل به معروفیه مشهور شده‌اند. بحث: هنگام بررسی زندگینامه‌ی بسیاری از صوفیانی که به عنوان حلقه‌های اتصال به این طریقه‌های صوفیانه‌اند، مشخص می‌شود که آنها نمی‌توانند حلقه‌ی رابط قبل و بعد از خود - چنانکه ادعا شده است - قرار گیرند و با اغماض، تنها شمار اندکی از این سلسله‌های چهارده گانه، دارای انتسابی درست هستند؛ به عنوان نمونه نعمت‌اللهیه و نقشبندیه و انتساب دیگر سلسله‌ها به معروف کرخی قابل اثبات نیست. نتیجه گیری: این مقاله با بررسی زیرشاخه‌های این سلسله‌های صوفیانه، منتهی به نفی نظریه‌ی رایج درباره چهارده سلسله‌ی معروفیه می‌شود.

کلید واژه‌ها: تصوف، سلسله‌های معروفیه، عرفان، معروف کرخی، نقد.

۱. نویسنده‌ی مسؤول، استادیار دانشگاه هرمزگان: hazarmakan@gmail.com

۲. استادیار، دانشگاه سلمان فارسی کازرون. www.sid.ir

مقدمه

عرفان و تصوف اسلامی در آغاز به شکل مکتبی فردی از میان آموزه‌های قرآن مجید و با استناد به احادیث و سنت رسول و برخی از صحابه به وجود آمد. هدف اصلی پیروان این طریقه، کوشش برای خودسازی و رسیدن بهتر به اهداف شریعت اسلام بود. این افراد زهد و تصوف را گریزگاهی برای گریز از وسوسه‌ها و دلبستگی‌های دنیوی می‌دانستند. از میان صوفیان متقدم، شاید نقش سری سقطی در نظام‌مند کردن طریقه‌ی تصوف، بیش از همه باشد. پس از وی، شاگرد و خواهرزاده‌اش، جنید بغدادی بیش از پیش، نظام تدریس و تربیت شاگرد را رونق داد و در واقع می‌توان وی را پایه‌گذار تصوف اسلامی معرفی کرد.

مکتبی که وی با تربیت شاگردان بسیاری از میانه‌های سده‌های سوم ق آغاز کرد، با مرگش در سال ۲۹۷ ق به جایگاهی رسید که تاکنون با استواری ادامه‌ی حیات داده است. یکی از علل دوام طریقه‌ی تصوف پس از هزار و اند سال، افزون بر غنای مفاهیم و پیوند استوار محتوا با دین اسلام و دیگر دلایل، اهتمام اهل تصوف به سلسله‌شاگردی و خرجه‌پوشی است.

انتساب به سلسله‌های صوفیانه در میان پیروان این طریقه، از جایگاه والایی برخوردار است تا اندازه‌ای که شجره‌نامه‌های معنوی برای خود می‌سازند تا به اصالت اعمال و آموزه‌های خویش صحه بگذارند. آنچه که در سده‌ی دوازدهم ق به وسیله‌ی معصومعلی شاه شیرازی در *طرائق الحقایق* مطرح می‌شود، نشان از سلاسل معروفیه دارد که دربرگیرنده‌ی چهارده سلسله است (معصومعلی شاه، ۳۳۱/۲). پیروان همه‌ی این سلسله‌ها که تاکنون در ایران و کشورهای همسایه به نوعی در حال فعالیت هستند، به اصالت سلسله خویش باور قاطع دارند و معتقدند که از طریق جنید بغدادی و سری سقطی به معروف کرخی و از طریق وی به امام رضا (ع) می‌رسند و در نهایت به واسطه پدران بزرگوار امام هشتم، به علی (ع) و حضرت رسول (ص) متصل می‌شوند.

در کتاب *طرائق الحقایق*، از چهارده سلسله به نام سلاسل معروفیه نام برده شده است که عبارتند از: سه‌روردیه، مولویه، نوربخشیه، صفویه، نعمت‌اللهمیه، ذهبیه، کبرویه، ذهبیه‌ی اغتشاشیه، بکتاشیه، رفاعیه، نقشبندیه، جمالیه، قونویه، قادریه، پیر حاجات. (همو، ۳۰۶/۲)؛ اما با نگاهی به مشایخ و واسطه‌های این طریقه‌ها تا سده‌ی

هفتم ق، مشخص می‌شود که انتساب بسیاری از این سلاسل چهارده گانه به جنید بغدادی و ازین رهگذر، به معروف کرخی مردود می‌شود. آنچه ما در این مقاله پی‌تحقق‌انیم، بررسی این ادعاست که آیا انتساب این چهارده طریقه به جنید بغدادی و معروف کرخی درست است یا خیر.

۱- از امام رضا(ع) تا جنید

۱-۱- معروف کرخی

شرح حال او در حاله‌ای از ابهام فرو رفته است حتی درباره‌ی اسم و کنیه‌ی او نیز اتفاق نظری نیست. برخی او را ابومحفوظ معروف بن فیروز می‌نامند (سلمی، ۸۵). عده‌ای او را معروف بن علی کرخی گفته‌اند (انصاری، ۳۸). برخی او را معروف بن فیروزان نامیده‌اند (خطیب بغدادی، ۱۹۹) و حتی کنیه‌ی او به جای ابومحفوظ، ابوالحسن نیز ثبت شده است (اتابکی، ۲۱۱/۲).

در کهن‌ترین مأخذ یعنی *طبقات الصوفیه‌ی سلمی* و همچنین در منابع متأخرتر مانند آثار خواجه عبدالله انصاری و ابن خلکان اشاره شده که او به دست علی بن موسی الرضا(ع) اسلام آورد و دربان او بود و هنگامی که شیعه بر درگاه او ازدحام کرده بودند، دنده‌هایش شکسته شد و از این درد، سرانجام در بغداد درگذشت (سلمی، ۸۵؛ انصاری، ۳۸؛ ابن خلکان، ۲۳۱/۵). قشیری نیز گفته است که او از موالی علی بن موسی(ع) است (قشیری، ۲۹).

داستان ترسا بودن او را دیگر منابع نیز نقل کرده‌اند و خطیب بغدادی، پدرش را از صابئین و از اهالی نهروان، از روستای واسط می‌داند (خطیب بغدادی، ۲۰۰/۱۳). ابن جوزی هم در *مناقب معروف الکرخی*، هم در *صفة الصفوه* و هم در *المنتظم*، یک داستان برای اسلام آوردن او ذکر می‌کند که به سبب اینکه معلم در مکتب به وی و دیگر شاگردان، تثلیث مسیحیت درس می‌داد، با معلم بگومگو کرد و از مدرسه گریخت و هنگامی که بازگشت، مسلمان شده بود. پدر و مادرش نیز به تبع او مسلمان شدند (ابن جوزی، ۱۹۸۰، ۶۱۸؛ ۱۹۹۲، ۸۹/۱۰؛ ۱۹۸۵، ۳۱۸/۲). اما خطیب بغدادی می‌گوید هنگامی که اسلام بر پدرش عرضه کرد، بر او داد زد (خطیب بغدادی، ۲۰۰/۱۳). درباره‌ی استاد و پیر طریقت معروف باید یادآور شد که از میان همه‌ی مأخذ کهن که به

سرگذشت او پرداخته‌اند، تنها هجویری است که او را مرید داوود طایی می‌داند و بقیه هیچ اشاره‌ای به رابطه‌ی او با داوود طایی نکرده‌اند (هجویری، ۱۴۱).

۱-۲- سری سقطی

در وجه تسمیه‌ی سقطی، هجویری می‌گوید که «اندر بازار بغداد سقط فروشی کردی» (هجویری، ۱۳۷). سلمی می‌گوید که استاد او معروف کرخی است (همو، ۴۸). ابن جوزی نیز در *المنتظم* او را صاحب معروف کرخی می‌داند (ابن جوزی، ۱۹۹۲، ۶۷/۱۲) و افزون بر آن، ذکر می‌کند که از ابوبکر بن عیاش و یزید بن هارون حدیث روایت کرده است (همانجا). خطیب بغدادی درگذشتش را در روز سه شنبه، ماه رمضان سال ۲۵۳ق می‌داند (خطیب بغدادی، ۱۹۲/۹).

سلمی، جنید را خواهرزاده و شاگرد سری سقطی معرفی می‌کند (سلمی، ۱۹۵۳، ۴۸) و به دنبال او خطیب بغدادی، خواجه عبدالله انصاری، ابن جوزی، هجویری و جامی نیز او را استاد و دانی جنید می‌دانند (ابن جوزی، ۱۹۹۲، ۶۷/۱۲؛ خطیب بغدادی، ۱۸۷/۹؛ هجویری، ۱۳۷۰؛ انصاری، ۹۶؛ جامی، ۱۳۷۰، ۹۶).

۱-۳- جنید بغدادی

ابوالقاسم جنید بن محمد بن جنید خزاز قواریری (سلمی، ۱۹۵۳: ۱۵۵؛ خطیب بغدادی، ۲۴۱/۷؛ ابن خلکان، ۳۷۳/۱؛ ذهبی، ۶۶/۱۴) در سال دویست و بیست و اندی از هجرت در بغداد از پدر و مادری مسلمان به دنیا آمد. اجداد او ایرانی و از نهادند بوده‌اند که ظاهراً در اوایل بنای بغداد به آنجا مهاجرت کرده‌اند (همانجا). «گویند که پدر وی، جام فروختید؛ به آن [واسطه او را] قواریری خوانند» (انصاری، ۱۹۷) و علت اشتهارش به خزاز، شغل اوست که فروشنده‌ی خز بوده است (زرکلی، ۱۳۷/۲).

در منابع کهن‌تر مانند *طبقات الصوفیه* سلمی و *تاریخ بغداد*، اشاره‌ای به نسبت خانوادگی جنید با سری سقطی نشده است و تنها او را شاگرد سری به شمار آورده‌اند؛ اما در منابع متأخر مانند *تذکره‌الاولیا*، *وفیات الاعیان* و *النجوم الزاهرة*، او را خواهرزاده‌ی سری سقطی دانسته‌اند (عطار، ۱۳۷۴: ۳۶۴؛ ابن جوزی، ۱۹۸۵، ۴۲۴/۲؛ ابن خلکان، ۳۷۳/۱؛ اتابکی، ۱۸۷/۳). اگر این رابطه‌ی خانوادگی درست باشد، می‌توان آن را بزرگ‌ترین عامل موفقیت جنید در زمینه‌ی علم و عرفان به شمار آورد. بر پایه‌ی این متون، از ابتدای کودکی با مراقبت‌های ویژه‌ی استادش، سری سقطی، با راه و روش

تهذیب و سلوک آشنا شد و در هفت سالگی به همراه او به حج رفت (عطار، ۱۳۷۴، ۳۶). سلمی، سال درگذشت او را ۲۹۷ق ذکر می‌کند، (سلمی، ۱۵۵). خطیب بغدادی این رویداد را شب نوروز سال ۲۹۸ق ثبت کرده است و می‌گوید حدود شصت هزار نفر بر او نماز خواندند و در قبرستان شونیزیه کنار قبر سری سقطی دفن شد (خطیب بغدادی، ۲۴۸/۷). همین تاریخ را ابن جوزی در *صفة الصفوة* نقل می‌کند. ابن خلکان نیز سال ۲۹۸ق را ثبت می‌کند. جامی افزون بر ذکر این دو تاریخ، به سال ۲۹۹ق نیز اشاره می‌کند. در *النجوم الزاهرة* زیر رخدادهای سال ۲۹۷، درگذشت جنید نیز قید شده است (اتابکی، ۱۸۷/۳).

جنید، سرسلسله‌ی مکتب عرفانی بغداد، از نامورترین صوفیان به شمار می‌رود و در فقه و حدیث و برتر از همه در عرفان و تصوف اسلامی، چنان مشهور و مقبول خاص و عام واقع شده است که صوفیان بعد از او، انتساب به او را شرافت و افتخار به شمار می‌آوردند و می‌کوشیدند نسبت خرقه‌ی خویش را به او برسانند. مقام و منزلت علمی او به اندازه‌ای بود که بعد از مرگ استادش، سری سقطی، بسیاری از برادران طریقتش و شاگردان سری، در جلسات درس او حاضر می‌شدند و خود را شاگرد او می‌شمردند.

۲- شاگردان جنید

جنید در طول دوران آموزگاری خود، شاگردان زیادی پرورش داد؛ البته به خاطر شأن والایش و اهمیتی که سری در طول زندگیش به او می‌داد، شمار زیادی از همدرسان و همگانش، پس از مرگ سری، خود را شاگرد او به شمار می‌آوردند.

شاگردان مستقیم جنید را نیز می‌توان در دو گروه جای داد: گروه نخست آنان که شاگردی تربیت نکرده‌اند و اگر مریدی داشته‌اند، نامی از آنان در میان نیست و سلسله‌ی خرقه‌ی جنید، از طریق آنان ادامه نمی‌یابد. گروه دوم، صوفیانیند که به واسطه‌ی پرورش شاگردان، حلقه‌ی اتصال سلسله‌های صوفیانه‌ی سده‌های بعد با جنید هستند. معصومعلی شاه شیرازی، شمار آنان را نه نفر می‌داند (معصومعلی شاه، ۳۳۱/۲) که اگر از میان آنان، زجاجی و رویم و ممشاد دینوری را بیرون بگذاریم، این شمار به شش نفر می‌رسد، رویم و ممشاد دینوری را به دلیل اینکه از همگان جنید بوده‌اند، نه از شاگردانش و زجاجی را به دلیل اینکه استادان دیگری نیز داشته و بیشتر تحت تأثیر

آنان بوده است تا جنید، از زمره‌ی شاگردان جدا کردیم.

شش تن باقی مانده عبارتند از ۱- محمد بن احمد جریری ۲- ابوبکر واسطی ۳- ابوعلی رودباری ۴- عبدالله بن محمد مرتعش ۵- ابوبکر شبلی ۶- ابومحمد جعفر بن محمد نصیر خلدی.

۲-۱- جریری

از شاگردان جنید است که جنید او را به عنوان خلیفه‌ی پس از خویش تعیین کرد (هجوی، ۲۲۶؛ عطار، ۱۳۸۳، ۴۳۴). چهار نفر نسبت تصوف خویش را به جریری می‌رسانند که عبارتند از «ابوعبدالله محمد بن احمد مقری»، «ابومحمد راسبی»، «ابوالقاسم جعفر بن احمد مقری» و «عبدالله طبری» که سلسله‌ی صوفیان منسوب به جریری از طریق این شخص اخیر یعنی عبدالله طبری ادامه می‌یابد (انصاری، ۳۵۶؛ ابن جوزی، ۱۹۸۵، ۴۴۸/۲؛ سلمی، ۲۵۹؛ هجویری، ۱۸۷). او استاد ابوالعباس قصاب آملی است. شیخ ابوالعباس دو شاگرد تربیت کرده است؛ یکی محمد قصاب است و دیگری ابوسعید ابوالخیر است (جامی، ۱۳۶۶، ۲۸۶ و ۲۹۷) محمد قصاب فرد معروفی نیست و دانشجویان ابوسعید ابوالخیر نیز نتوانستند سلسله‌ی خود را تا زمان طولانی ادامه دهند و عملاً این شاخه از شاگردان جنید، در سده‌ی ۵ق متوقف می‌شود.

۲-۲- ابوبکر واسطی

از دیگر شاگردان مستقیم جنید است. نام او محمد بن موسی است و اصل او از فرغانه. ظاهراً به عراق می‌رود و مدتی در جلسات درس جنید حاضر می‌شود و افزون بر آن، به نزد ابوالحسین نوری نیز شاگردی می‌کند. وی سرانجام به خراسان بازمی‌گردد و در مرو ساکن می‌شود و بعد از سال ۳۲۰ق از دنیا می‌رود (سلمی، ۳۰۱). ابن جوزی درگذشت او را سال ۳۲۱ق می‌داند و پاره‌ای آن را پیش از سال ۳۲۰ق می‌داند. تنها شاگرد ابوبکر واسطی که در سده‌ی چهارم ق می‌زیسته است، ابوالعباس سیاری است. هجویری درباره‌ی او می‌گوید: «تولی سیاریان به ابو العباس سیاری کنند و وی امام مرو بود اندر همه‌ی علوم و صاحب ابوبکر واسطی بود و او امروز اندر نسا و مرو، از اصحاب وی طبقه‌ای بسیارند و هیچ مذهب اندر تصوف به حال خود باقی نمانده است الا مذهب وی که هیچ وقت از مقتدایی خالی نبوده است الی یومنا هذا» (هجوی، ۳۲۳). این سخن هجویری جای بسی تأمل است، چون او در همان زمان می‌زیسته و از پیروان

سیاری به عنوان یک فرقه نام می‌برد، اما هیچ شخصیت مشهوری از این سلسله که دست‌کم اسمی از او ثبت شده باشد، در دست نیست و ازین‌رو، می‌توان گفت بسیاری در پایان شاخه‌ی دوم شاگردان جنید قرار دارد که در سده‌ی چهارم عملاً به پایان می‌رسد.

۲-۳- مرتعش

او نیز از صوفیانی است که می‌توان او را از اصحاب جنید به شمار آورد، هرچند پاره‌ای او را شاگرد ابوحفص حداد و ابوعثمان حیری می‌دانند؛ ولی پس از ماندن در بغداد، در جلسات درس جنید حاضر شده است (ذهبی، ۲۳۰/۱۵) و سرانجام در بغداد در مسجد شونیزیه در سال ۳۲۸ق درگذشت (خطیب بغدادی، ۲۲۱/۷). سلسله‌ی تصوف مرتعش از طریق ابونصر سراج به شخصی به نام پیر ابوالفضل می‌رسد. تنها عامل ماندگاری نام این شخص وساطت او بین سراج و ابوسعید ابوالخیر است. از تاریخ درگذشت و تولد و شرح زندگی او هیچ نشانی نیست؛ اما شاگرد او یعنی ابوسعید ابوالخیر، از مشاهیر عرفان و ادب فارسی است. تولد ابوسعید به سال ۳۵۷ق است و در سال ۴۴۰ق در مهنه درگذشت. او را می‌توان مهم‌ترین و واپسین شخصیت از پیروان شاخه‌ی مرتعش دانست.

۲-۴- جعفر خلدی

وی از «کبار اصحاب جنید بود و از قدماء ایشان و اندر فنون این علم متبحر بود و حافظ انفاس مشایخ و راعی حقوق ایشان» (هجویری، ۱۹۷). خلدی در بغداد به دنیا می‌آید و در صحبت ابوالحسین نوری و رویم و سمنون و جریری، با تصوف آشنا می‌شود (سلمی، ۴۳۴). جعفر خلدی، استاد ابوالعباس نهاوندی بوده است و نهاوندی نیز استاد اخی فرج زنجانی است که از عارفان سده‌ی پنجم ق است (معصومعلی شاه، ۵۱۷/۲). جامی درگذشت اخی فرج را ۴۵۷ق می‌داند که در زنجان از دنیا رفته است (جامی، ۱۳۶۶، ۱۴۸). با این همه، چون زنجانی شاگردی به جای نمی‌گذارد، این شعبه از شاگردان نیز در سده‌ی پنجم ق خاتمه می‌یابد.

۲-۵- ابوعلی رودباری

از دیگر شاگردان جنید است که نسبت صوفیانه‌ی بسیاری از سلسله‌های تصوف از طریق او به جنید می‌رسد. نام او احمد بن محمد بن القاسم بن منصور بن شهریار بن مهردادازار بن فرغده بن کسری است (سلمی، ۳۵۴؛ انصاری، ۴۴۴). او خود می‌گوید که

«استاد من در حدیث، ابراهیم حربی و در فقه، ابوالعباس بن سریج و در نحو، ثعلب و در تصوف جنید است» (ابن جوزی، ۱۹۸۵، ۴۵۴/۲). رودباری شاگردان زیادی پرورش داد؛ اعم از «ابو علی کاتب و ابوعبدالله رودباری؛ ابوعبدالله رودباری در زمان خویش شیخ شام بود» (موسوی خوانساری، ۲۱۵/۱). شاخه‌ای از مکتب بغداد که از طریق ابوعلی رودباری جریان می‌یابد، از نظر تعداد و امتداد و شخصیت‌های دنباله‌رو آن، از غنی‌ترین زیر مجموعه‌های این مکتب است. گفته شد که ابوعبدالله رودباری و ابوعلی کاتب، مهم‌ترین شاگردان رودباری بودند. از امتداد پیروان ابوعبدالله رودباری که خواهرزاده‌ی ابوعلی رودباری و شیخ دیار شام بوده است، سندی در دست نیست؛ ولی ابوعلی کاتب، شاگرد واقعی رودباری، در سده‌ی چهارم ق است که با تربیت دو مرید در این سده، سلسله را ادامه می‌دهد:

ابوعلی کاتب: نام او حسن ابن احمد از بزرگ‌ترین مشایخ مصر است. شاگردی ابوبکر مصری و ابوعلی رودباری کرده است. (سلمی، ۳۸۶). پیر و مراد ابوعلی مستولی و ابوعثمان مغربی است (انصاری، ۴۵۳؛ گنابادی، ۱۴۵؛ جامی، ۱۳۶۶، ۲۰۳).

ابوعثمان مغربی: آن گونه که در شرح حال ابوعلی کاتب به صراحت ذکر شده که استاد و مرشد ابوعثمان مغربی است، ولی تذکره نویسان سرگذشت ابوعثمان مغربی، چندان التفاتی به ابوعلی کاتب به عنوان استاد او نکرده‌اند. ظاهراً بخش زیادی از عمر خود را در مکه سپری کرده و بعد از آن به نیشابور آمده و در آنجا از دنیا رفته و آن گونه که تذکره نویسان متأخر مانند رضا قلی خان هدایت و معصومعلی شاه به صراحت بیان کرده‌اند، رابطه‌ی محکمی به صورت استاد و شاگردی بین ابوعلی کاتب و مغربی نبوده است.

جامی در باره‌ی او گفته است که نام او سعید بن سلام مغربی است و شاگرد ابوالحسین صایغ دینوری. سال‌ها در مکه بوده و از آنجا به نیشابور آمده و در آنجا به سال ۳۷۳ق از دنیا رفته است و همچنین با ابوعلی کاتب، حبیب مغربی، ابوعمرو زجاجی و ابویعقوب نهرجوری معاشرت داشته است (جامی، ۱۳۶۶، ۸۷). سلمی نیز همین اشخاص را از مشایخ او می‌داند (سلمی، ۴۷۹). ابن جوزی و ذهبی، هنگام بیان شرح حال او، هیچ اشاره‌ای به ابوعلی کاتب نمی‌کنند، بلکه از ابوالخیر اقطع به عنوان استاد او نام می‌برند (ذهبی، ۳۲۰/۱۶؛ ابن جوزی، ۱۹۹۲، ۳۰۴/۱۴). اهمیت ابوعثمان مغربی در

عرفان و تصوف، بیشتر به خاطر تربیت شاگردش یعنی ابوالقاسم گرگانی است که بسیاری از سلسله‌های صوفیانه از او منشعب می‌شود. اگر بپذیریم که مغربی شاگرد ابوعلی کاتب نبوده است، عملاً این شاخه در همین جا به پایان می‌رسد و اگر او را شاگرد ابوعلی کاتب بدانیم، باید به بررسی احوال شاگردان مغربی بپردازیم. شاگرد اصلی مغربی، ابوالقاسم گرگانی است.

ابوالقاسم گرگانی در نیمه‌ی اول سده‌ی پنجم به تربیت و پرورش شاگردانی مشغول بوده که از میان آنان، سه تن نام و آوازه‌ای به هم رساندند و جریان صوفیانه‌ای که به او رسیده بود را ادامه دادند. این سه تن عبارتند از: حصری، ابوبکر نساج و ابوعلی فارمدی. **ابوعلی فارمدی:** نام او فضل بن محمد است و فارمد یکی از روستاها طوس است.

در سال ۴۰۷ق به دنیا آمد. در آغاز شاگردی قشیری می‌کند. سپس به طوس بازمی‌گردد و داماد ابوالقاسم گرگانی می‌شود تا اینکه در سال ۴۷۷ق در سن هفتاد سالگی از دنیا می‌رود (سیکی، ۹/۴؛ ذهبی، ۱۹۸۶، ۵۶۵/۱۸). جامی، دو استاد برای او ذکر کرده است، یکی گرگانی و دیگر خرقانی و تنها در *نفحات الانس*، این نسبت نوشته شده است و نام قشیری را به عنوان استاد علوم دینی او ذکر می‌کند (جامی، ۳۶۸). از او دو جریان صوفیانه ادامه می‌یابد که یکی از آنها که از طریق ابوالحسن بستی است، چندان دوامی نمی‌آورد؛ ولی جریان دیگر که از طریق خواجه یوسف همدانی است، مبنای سلسله‌ی نقشبندیه می‌شود که تا روزگار ما نیز ادامه دارد. خواجه یوسف همدانی که در سال ۵۳۵ق درگذشت، پنج شاگرد به نامهای عبدالخالق غجدوانی، خواجه احمد یسوی، خواجه حسن انداقی، خواجه عبدالله برقی و سنایی تربیت کرد. در میان آنها عبدالخالق غجدوانی و سنایی از همه مشهورترند و سلسله‌ی همدانی از طریق عبدالخالق غجدوانی ادامه می‌یابد و اوست که پایه‌گذار سلسله‌ی خواجهگان یا نقشبندیه است.

ظاهراً هنگامی که خواجه یوسف به بخارا می‌رود، خواجه عبدالخالق به صحبت و مریدی او در می‌آید و تا زمانی که در آنجا بوده است، ترک صحبت او نمی‌کند (واعظ کاشفی، ۱۹). جامی درباره‌ی او می‌گوید: «... گفته‌اند که خواجه یوسف همدانی پیر صحبت و خرقه ایشان است» (جامی، ۱۳۶۶، ۳۷۸). خواجه محمد پارسا که از سر سپردگان سلسله‌ی نقشبندیه است، سال درگذشت او را ۵۷۵ق می‌داند و می‌گوید در غجدوان به خاکش سپردند (پارسا، ۳۲). بیشتر منابع، تاریخ درگذشت غجدوانی را همان

تاریخی که پارسا ذکر می‌کند ثبت کرده‌اند، اما سعید نفیسی تاریخ ۱۷۶۱ق را معتبر می‌شمارد (همانجا). البته با توجه به اینکه او از شاگردان یوسف همدانی است که در سال ۵۳۵ق درگذشته است، درست‌تر آن است که ضمن رد نظر نفیسی سال ۵۷۵ق را درست بدانیم. اما در ظاهر مشکلی مهم با توجه به تاریخ درگذشت عبدالخالق — چه آن را سال ۵۷۵ق بدانیم و چه نظر استاد نفیسی را بپذیریم — برای سلسله‌ی نقشبندیه از نظر انتساب خرّقه به وجود می‌آید و آن تفاوت زیاد زمانی تاریخ درگذشت عبدالخالق با خواجه عارف ریوگری است که همه‌ی متون، او را شاگرد و خلیفه عبدالخالق برشمرده‌اند و مهم‌تر اینکه نسبت صوفیانه این سلسله از طریق شیخ و مریدی عبدالخالق و عارف ریوگری صورت می‌گیرد (واعظ کاشفی، ۳۲). خواجه محمد پارسا، درگذشت عارف ریوگری را در سال ۷۱۵ق می‌داند (پارسا، ۳۶) و محمد شعیب نیز همین تاریخ را تأیید می‌کند که با این حساب، بین سال درگذشت این مرید و شیخش، ۱۴۰ سال فاصله می‌افتد و این اختلاف مستلزم آن است که عارف ریوگری، دست‌کم بیش از ۱۵۰ سال عمر کرده باشد که غیر ممکن است و در اینجا است که این شاخه نیز دچار اشکال می‌شود.

شاگرد دیگر ابوعلی فارمدی، محمد غزالی است. او در سال ۴۵۰ق به دنیا آمد. ذهبی در شرح حال او می‌گوید: «فأبتدأ بصحبه الشيخ ابي علي فارمدی فاخذ منه استفتاح الطريقة و امثله ما كان يامرهُ من العبادات و النوافل و الاذكار و الاجتهاد طلباً للنجاة الى ان جازت تلك العقبات و تلك المشاق و ما حصل علي ما كان يرومهُ» (ذهبی، ۳۲۴/۱۹). جامی در *نفحات الانس* به صراحت بیان می‌کند که انتساب او در طریقت به شیخ ابو علی فارمدی است (جامی، ۱۳۷۰، ۳۷۶). بنابر ادعای ابن جوزی در *المنتظم*، او خود به نام استاد طریقتش بدین گونه اشاره می‌کند که «انی اخذت الطريقة من ابي علي فارمدی و انتصلتُ ما كان يشير به من الوظائف العبادات و استدامه الذكر الى أن سلكتُ العقبات و تكلفتُ تلك المشاق و حصلتُ ما كنت اطلبه» (همایی، ۱۰۴).

ابوبکر نساج: اهمیت او نه به دلیل سخنان اندکی است که از او به دست ما رسیده است، بلکه بیشتر به این سبب است که به عنوان شاگرد و استاد، دو شخصیت مشهور، یعنی ابوالقاسم گرکانی و احمد غزالی را به هم ربط می‌دهد و بیشتر شهرت خود را مدیون تربیت احمد غزالی است.

احمد غزالی: همه‌ی منابع اتفاق نظر دارند که او شاگرد ابوبکر نساج است و توسط او به وادی عرفان و تصوف راهنمایی شده است. وی در سال ۵۱۷ق در قزوین درگذشته است (موسوی خوانساری، ۲۷۶). او با تربیت سه شاگرد نام‌آور که دو تن از آنها، سلسله خرقه‌ی مکتب را ادامه دادند، خدمت بزرگی به این مکتب و ادب و عرفان و فرهنگ ایرانی - اسلامی کرد. این سه تن عبارتند از: ابوالفضل بغدادی، عین القضاة همدانی و ابونجیب سهروردی.

عین القضاة: ابوالفضایل عبدالله بن محمد میانجی در سال ۴۹۲ق به دنیا آمده و بنا بر تاریخ یافعی در ۵۲۵ق به دار کشیده شده است. بنا بر باور جامی، او در محضر محمد بن حمویه و احمد غزالی درس خوانده و انتساب او به احمد غزالی بیشتر محرز است. انشعاب احمد غزالی در او به خاطر عمر کوتاهش به پایان می‌رسد و ادامه نمی‌یابد. **ابوالفضل بغدادی:** او با تربیت مریدش، ابوالبرکات، سلسله‌ای را که از احمد غزالی به او رسیده بود، ادامه داد و در نهایت به شاه نعمت الله ولی رسانید که بعد از نعمت الله ولی، این سلسله به نام نعمت اللهیه مشهور شد. شاه نعمت الله ولی درباره‌ی مریدی او و مرادی احمد غزالی در شجره نامه‌ی خود می‌گوید:

افضل فاضلان به استادی
مظهر کامل جلالی بود

باز ابوالفضل بود بغدادی
شیخ او احمد غزالی بود

(معصومعلی شاه، ۵۸۳/۲)

به اتفاق همه‌ی تذکره نویسان، جانشین او ابوالبرکات بغدادی است (گنابادی، ۱۶۱). **ابونجیب سهروردی:** ابو نجیب عبدالقاهر بن عبدالله بن محمد بن محمد حمویه، ملقب به ضیاءالدین سهروردی است که نسل او به ابوبکر می‌رسد (ابن خلکان، ۲۰۵/۳). سال تولد او را ۴۹۰ق در سهرورد زنجان می‌دانند و سال درگذشتش را ۵۶۳ق ثبت کرده‌اند. مدت‌ها در نظامیه تدریس کرد و همانند محمد غزالی سرانجام به تصوف روی آورد. همه‌ی منابع همعصر او، همانند *وفیات الاعیان*، *سیرالاعلام النبلاء*، *طبقات الشافعیة* و *المنتظم* اتفاق دارند بر صوفی بودن او. سبکی او را شاگرد احمد غزالی می‌داند (سبکی، ۲۵۷/۴) و روایت جامی نیز همین نظر را تأیید می‌کند (جامی، ۱۳۶۴، ۴۱۷).

اما برخی دیگر معتقدند که خرقه از پدرش شهاب‌الدین عبدالله پوشیده و از طریق او به مشاد دینوری متصل می‌شود. اشکالی در روایت اول به نظر می‌رسد؛ زیرا هنگامی که او نظامیه و تدریس را رها کرد و با توجه به اینکه سال ۵۴۵ق شروع به تدریس کرده بود، نمی‌تواند شاگرد احمد غزالی که در سال ۵۲۰ق درگذشته است باشد، مگر این سخن را که می‌گوید بعد از رها کردن تدریس به تصوف روی آورد، اشتباه بدانیم و معتقد شویم که او تحت تعلیمات احمد غزالی صوفی‌ای بوده است اهل تدریس و نظامیه. دو شاگرد به او منسوب است که باید مورد بررسی قرار گیرند: ابوحنیفه عمر سه‌روردی و عمار یاسر بدلیسی.

سه‌روردی: ابوحنیفه عمر بن محمد بن عبدالله بن محمد عمویه، شاید از معدود افرادی باشد که همه‌ی منابع معتبر و قدیمی او را از ابتدا صوفی می‌دانند و معتقدند که خرقه از عموی خویش ابونجیب سه‌روردی پوشیده است (سبکی، ۱۴۳/۵؛ ذهبی، ۳۷۷/۲۲؛ ابن خلکان، ۴۴۸/۴؛ جامی، ۱۳۶۶، ۴۷۲). وی در سه‌رورد در سال ۵۳۹ق هجری زاده شد و به قصد اقامت به بغداد رفت و زیر نظر عمویش تربیت شد (سه‌روردی، ۲۲). همه‌ی منابع دیگر نیز این تاریخ را تأیید می‌کنند، ضمن اینکه ابن خلکان و ذهبی و جامی، سال وفات او را ۶۳۹ق ثبت کرده‌اند. افزون بر ابونجیب، به صحبت عبدالقادر گیلانی نیز رسیده است و عبدالقادر به او گفته است: انت آخر المشهورین بالعراق (جامی، ۱۳۶۶، ۴۷۲). بعد از سه‌روردی نام شاخه‌ای که به او رسیده بود به نام سه‌روردیه تغییر یافت و به عنوان یکی از سلاسل مشهور صوفیه به نام او و با تکیه بر آراء و عقاید او ادامه یافت.

عمار یاسر: وی که به همین نام مشهور است و بیشتر شهرتش به خاطر نسبتش با نجم‌الدین کبری است.

نجم‌الدین کبری: ابوالجناح احمد بن عمر بن محمد خوارزمی خیوقی از صوفیانی است که درباره‌ی سلسله نسب عرفانی او اظهار نظرهای متفاوتی شده است. بنابر ادعای خودش و بیان جامی، خرقه‌ی اصل را از اسماعیل قصری پوشیده است و هرچند اسماعیل قصری از شاگردان ابونجیب بوده است، ولی خرقه تصوف خود را از محمد بن مالکین پوشیده و نسبت خرقه‌اش، از طریق اسماعیل قصری و با وساطت عده‌ای، به کمیل بن زیاد می‌رسد (جامی، ۱۳۶۱، ۴۱۸). نجم‌الدین کبری خودش نیز در فوائض

الجمال می‌گوید که خرقه پوشیدم از شیخ اسماعیل قصری و او از شیخ محمد بن مانکیل و او از داوود بن محمد و او از ابوالعباس بن ادريس و او از شیخ ابوالقاسم بن رمضان را و او از ابو یعقوب طبری و او از ابو عبدالله بن عثمان و او از ابو یعقوب نهرجوری و او از ابویعقوب سوسی و او از عبدالواحد بن زید و او از کمیل بن زیاد و او از علی بن ابی طالب و او از حضرت رسول (نجم الدین کبری، ۱۷). درباره‌ی رابطه‌ی او با عمار یاسر نوشته‌اند که عمار یاسر، پیر صحبت نجم الدین کبری است و پیر صحبت به مشایخی می‌گویند که خرقه‌ی تبرک به مریدان می‌دهند (همو، ۲۸). پس با این حساب و بنا بر سخن خود نجم الدین کبری، می‌توان او را از سلسله‌ی معروفیه خارج کرد؛ ولی نجیب الدین جوهری اصفهانی — که از مشایخ فرقه‌ی ذهبیه است — در بیان مشایخ این سلسله می‌گوید:

...شیخ ابوبکر احمد غزالی است بونجیب سهروردی والی است
دیگر آن عمار بدلیسی شمار شیخ نجم الدین کبری بر شمار
شیخ مجد الدین بغدادی دگر شیخ رضی الدین علی لالا ثمر

(خاوری، ۱۶۶۰)

که در این اشعار، سلسله‌ی ذهبیه را از طریق نجم الدین کبری و مشایخش که اولین آن‌ها عمار یاسر است به جنید مرتبط می‌داند. باید گفت که هر چند نجم الدین کبری به صحبت عمار یاسر رسیده است، اما نسبت او در تصوف به محمد بن مالکین (یا مانکیل) می‌رسد و نمی‌تواند در امتداد سلسله‌ی معروفیه قرار بگیرد.

۲-۶- ابوبکر شبلی

او از مهم‌ترین شاگردان جنید، هم از نظر گستردگی آموزه‌ها و هم از نظر کثرت مریدان، است. از میان شاگردان متعدد او، شش نفر دارای بیشترین شهرت هستند: «ابوبکر فراء»، «ابوالفضل عبدالواحد بن عبدالعزیز تمیمی»، «ابوالقاسم نصرآبادی»، «ابوالحسن حصری»، «ابوبکر طمستانی» و «احمد نجار استرآبادی».

از بین شاگردان شبلی تنها سه نفر هستند که سلسله خرقه‌ای که از او دریافت کردند، از طریق آنان ادامه یافت: تمیمی، حصری و نصرآبادی.

ابوالقاسم نصرآبادی: وی مرید شبلی بود و استاد متأخران اهل خراسان بود. سلمی که از شاگردان اوست در *طبقات الصوفیة* می‌گوید که افزون بر شبلی با ابوعلی رودباری و محمد مرتعش و بقیه نیز مصاحبت داشت و در سال ۳۶۷ق از دنیا رفته است (سلمی، ۱۹۵۳، ۴۸۴).

ابوعلی دقاق: «مرید نصرآبادی بود و مذکری کردی. ابوالقاسم قشیری، داماد وی بود و شاگردی وی کرده و مجالس وی جمع کرده بود» (جامی، ۱۳۶۶، ۲۹۱). اهمیت دقاق در عرفان و تصوف، بیشتر به خاطر پرورش ابوالقاسم قشیری است.

شاگرد دیگر نصرآبادی، ابو عبدالرحمن سلمی است. نام وی محمد بن حسین بن محمد بن موسی سلمی است. ابن جوزی می‌گوید که او در نیشابور، خانقاهی داشت که صوفیان در آن ساکن بودند و بعد از مرگش در ۴۱۲ق، در همان خانقاه دفن شد (ابن جوزی، ۱۹۲۲، ۱۵/۱۵). بدین ترتیب قشیری و سلمی پایان این شاخه به شمار می‌رود.

ابوالحسن حصری: حصری خواجه عبدالله انصاری را پرورده است. خواجه عبدالله انصاری چندین بار در *طبقات الصوفیة*، خود را مرید حصری معرفی کرده است؛ به همین سبب می‌توان او را به طور قطع از پیروان حصری به شمار آورد (انصاری، ۴۴۵، ۵۲۹). ولادت او در ۳۹۶ق بوده و درگذشتش به سال ۴۸۱ق در هرات اتفاق افتاده است (هجویری، ۲۰۸).

ابوالفضل ختلی نیز از دیگر تربیت شدگان حصری است. اگر هجویری نام او را به عنوان استاد خود نیاورده بود، اکنون نشانی از او نبود. اهمیت او به علت تربیت و پرورش هجویری صاحب *کشف المحجوب* است. پس این شعبة نیز در اینجا به نهایت می‌رسد.

عبدالواحد تمیمی: در *طرائق الحقایق*، هنگام بر شمردن سلاسل صوفیه، در بیان اشخاص سلسله‌ی قونویه و قادریه، سخن از شخصی به نام ابوالفضل عبدالواحد بن عبدالعزیز تمیمی به میان آمده که سلسله‌ی خرّقی خود را از شبلی دریافت کرده و استاد ابوالفرج طرسوسی است (معصومعلی شاه، ۳۶۱/۲).

تمیمی شاگرد دیگر منسوب به شبلی است. تمیمی بنابر روایت تاریخ بغداد، در سال ۳۴۱ق زاده شده و در سال ۴۱۰ق درگذشته است (خطیب بغدادی، ۱/۱۴) و بنابر قولی دیگر، وفات او در جمادی الاخری ۴۲۵ق اتفاق افتاده (شعیب، ۲۳۹). با توجه به تاریخ‌های بالا مخصوصاً تاریخ زادروزش که ۳۴۱ق بوده است، نمی‌تواند شاگرد شبلی

باشد، زیرا تاریخ درگذشت شبلی سال ۳۴۱ ذکر شده است. با توجه به تاریخ‌های بالا مخصوصاً تاریخ زادروزش که ۳۴۱ ق بوده است، نمی‌تواند شاگرد شبلی باشد؛ زیرا تاریخ درگذشت شبلی سال ۳۳۴ ق ذکر شده است و بدین ترتیب منسوبان به تمیمی را نیز نمی‌توان در زمره‌ی سلسله‌های معروفیه قلمداد کرد. این منسوبان عبارتند از: عبدالقادر گیلانی، سید احمد رفاعی و ابن عربی. حال با تشکیک در تاریخ بالا، اگر بتوان تمیمی را شاگرد شبلی دانست، باز اشکالاتی در ادامه‌ی سلسله وجود دارد؛ شاگرد تمیمی را ابوالفرج طرطوسی دانسته‌اند و هکاری را شاگرد طرطوسی (شعیب، ۲۳۸). ولی با اینکه سرگذشت ابوالحسن هکاری در چند تذکره همانند *المنتظم، تاریخ بغداد، سیرالاعلام النبلاء و مرآة الاولیاء* ذکر شده، اما هیچ کدام نامی از طرطوسی به عنوان استاد او نبرده‌اند و مریدی نیز به او منسوب ندانسته‌اند. این در حالی است که *طرائق الحقایق*، ابوسعید مبارک بن علی مخزومی را شاگرد ابوالحسن هکاری می‌داند و این ابوسعید استاد عبدالقادر گیلانی معرفی می‌شود که سلسله‌ی قادریه بدو منسوب است. در اینجا نیز اسناد سلسله‌ی قادریه دچار اشکال می‌شود.

سلسله‌ی نعمت‌اللهیه نیز از طریق ابوالفتوح اندلسی و ابو مدین اندلسی به تمیمی می‌رسد (سلطانی گنابادی، ۱۶۹) که در باب اشکال موجود در انتساب تمیمی به شبلی سخن گفته شد. **ابو مدین اندلسی**: شعیب بن حسین اندلسی اهل حصن از توابع اشبیلیه است. ذهبی سال درگذشت او را ۵۹۰ هـ ق نوشته است. شهرت او به سبب تربیت شاگردش، ابن عربی است (ذهبی، ۲۲۰/۲۱). او افزون بر ابن عربی، دو شاگرد دیگر به نام شیخ موسی صدرانی و ابوالفتوح اندلسی تربیت کرد که سلسله‌ی او از طریق ابوالفتوح با چند واسطه به شاه نعمت‌الله ولی منتهی می‌شود و خلیفه‌ی اول ابومدین نیز همین شخص بوده است (سلطانی گنابادی، ۱۶۹). ابن عربی در *فصوص الحکم و الفتوحات المکیة* از او بسیار نام می‌برد.

شیخ ابوالفتوح: نامش، ابو سعید صعیدی است به مناسبت انتسابش به سعید مصر. پس از ابومدین، خلیفه‌ی واقعی او بود. شاگردی به نام کمال کوفی تربیت کرد و سلسله‌ی خرقة‌ای را که به او رسیده بود از طریق این شاگرد به آیندگان انتقال داد. تاریخ دقیقی برای زادروز و درگذشتش ثبت نشده و گنابادی زمان درگذشتش را میان

سالهای ۶۱۰ق تا ۶۲۰ق می‌داند و معتقد است در نبرد با فرنگیان به شهادت رسیده است (سلطانی گنابادی، ۱۷۱).

سلسله‌ی رفاعیه منسوبند به سید **احمد رفاعی**: نامش «ابوالعباس احمد بن ابی الحسن علی بن ابو عباس احمد، معروف بابن رفاعی» است (ابن خلکان، ۱۷۱/۱). وی نامی مشهور در سده‌ی ششم ق است که جامی و به تبع او متأخران مانند صاحب *طرائق* و محمد شعیب و خاوری، سلسله‌ی نسبی برای او ذکر کرده‌اند که بنا به روایت جامی، با پنج واسطه به شبلی می‌رسد. جامی، خود نامهای این افراد را ذکر نکرده است و تنها او را از احفاد امام موسی کاظم (ع) می‌داند که در سال ۵۷۸ درگذشته کرده است (جامی، ۱۳۶۶: ۵۲۷).

ذهبی نام اجداد او را بعد از ابوالعباس احمد نیز ذکر می‌کند به این صورت که «احمد بن یحیی بن حازم بن علی بن رفاعه الرفاعی المغربی ثم البطایحی قدم ابوه من المغرب و سكن البطایح بقرية أم عبیده و كان مولده في اول سنة خمس مائة» (ذهبی، ۱۹۸۶، ۸۰/۲)؛ ولی ذهبی اشاره‌ای به نسل او که به امام موسی کاظم (ع) می‌رسد نکرده است و از طرفی در این سه مأخذ کهن و بقیة منابع غیر از جامی، توجهی به نسب صوفیانه او نکرده‌اند هر چند معتقد به انتساب تصوف و کارهای غیر عادی به او هستند؛ اما معلوم نیست معصومعلی شاه این نسب نامه را از کجا دیده است و نامهای افرادی بین او و شبلی ذکر می‌کند که هیچ کدام در تذکرها یافت نشد.

معصومعلی شاه در *طرائق* دو نسب نامه عرفانی برای او ثبت کرده است:

الف- سید احمد رفاعی از منصور بن ابی بکر رفاعی از خالد بن منصور بن طیب از ابو سعید نجار از سندوسی کبیر از ابی علی فارمدی از محمد بن رویم از جنید بغدادی (معصومعلی شاه، ۳۵۰/۲).

ب- سید احمد رفاعی از شیخ علی فارسی از شیخ ابو الفضل کامح از شیخ علی بن غلام ترکمان از شیخ علی بارباری از شیخ تمیمی عجمی از شبلی (همانجا). خاوری نیز سلسله‌ی او را با هفت واسطه به شبلی منتسب می‌داند که با توجه به سخن جامی که او را با پنج واسطه منسوب به شبلی می‌داند (خاوری، ۱۱۵)، سخن خاوری و طریقه‌ی اولی که در *طرائق الحقایق* ذکر شده، نمی‌تواند درست باشد؛ زیرا خاوری او را با هفت واسطه منسوب به شبلی می‌داند و نسب نامه‌ی اول *طرائق الحقائق* نیز او را از طریق رویم به

جنید متصل می‌کند که برخلاف قول جامی است و دیگر اینکه ابوعلی فارمدی در این نسب نامه، شاگرد رویم ذکر شده است، در حالی که او شاگرد شیخ ابوالقاسم کرگانی است که در سده‌ی پنجم ق می‌زیسته است و با وفات رویم بیش از یکصد و پنجاه سال اختلاف دارد.

نسب نامه‌ی دومی که در *طرائق* ذکر شده نیز در صورت پذیرفتن سخن جامی، باز چندان معتبر نیست؛ زیرا سرانجام از طریق ابوالفضل تمیمی به شبلی می‌رسد و در باب رد انتساب تمیمی به شبلی قبلاً بحث شد.

نتیجه گیری

- ۱- بیشتر زیرشاخه‌های سلسله‌های معروفیه، در سده‌ی پنجم ق به پایان می‌رسد.
- ۲- در سده‌ی ششم ظهور شخصیت‌های مشهوری مانند عبدالقادر گیلانی، نجم الدین کبری، عبدالخالق غجدوانی، عمر سهروردی و ابوالفضل بغدادی سبب شد که انشعابات این مکتب به نام این افراد خوانده شود؛ مانند کبرویه، قادریه، سهروردیه.
- ۳- عبدالخالق غجدوانی و ابوالفضل بغدادی با اینکه در سده‌ی ششم ق سلسله‌ای با نام خود ایجاد نکردند؛ ولی با تربیت شاگردانی، زیر شاخه‌های این مکتب را به سده‌های بعد منتقل کردند که شعبه‌ی منتهی به ابوالفضل بغدادی، در سده‌ی هشتم ق با ظهور «شاه نعمت الله ولی» به نام او نعمت اللهیه نامیده شد و شعبه‌ی منتهی به عبدالخالق غجدوانی در سده‌های بعد با ظهور محمد نقشبند به نام وی، نقشبندیه خوانده شد.
- ۴- شمار سلسله‌هایی که واقعاً نسبت تعلمیشان به معروف کرخی می‌رسد، بسیار کمتر از آن چیزی است که در تذکره‌های متأخر مانند *طرائق الحقایق* نام برده شده است و بسیاری از اسناد این سلسله‌ها در یک یا چند نقطه دچار اشکال است و عملاً از پشتوانه مستدلی برخوردار نیست.
- ۵- انتساب اغلب سلسله‌های مشهور به معروفیه مشکوک و قابل رد است و با کمی تشکیک در تاریخ‌های ذکر شده در تذکره‌ها و متون عرفانی، می‌توان با اغماض نعمت اللهیه و نقشبندیه را دارای سلسله نسبی درست‌تر دانست.
- ۶- انتساب سلسله‌هایی چون صفویه و مولویه که از اقسام سلسله‌های معروفیه

هستند، نیز کاملاً ساختگی و مردود است؛ زیرا با توجه به این که سرشاخه سلسله‌هایی مانند مولویه و صفویه به سلسلی که محل بحث و تردید است می‌رسد، به طریق اولی اسناد این سلاسل نیز با تردید روبرو می‌شود.

کتابشناسی

۱. اتابکی، جمال‌الدین یوسف، *النجوم الزاهرة*، به کوشش محمد حسین شمس‌الدین، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۹۲م.
۲. اردبیلی، ابن بزاز، *صفوة الصفء*، به کوشش غلامرضا طباطبایی، تهران، زریاب، ۱۳۷۶ش.
۳. ابن جوزی، ابو الفرج، *صفة الصفوة*، به کوشش محمود فاخوری، بیروت، دارالمعرفة، ۱۹۸۵م.
۴. همو، *المنتظم*، به کوشش محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۹۲م.
۵. همو، *مناقب معروف الکرخی و اخباره*، به کوشش صادق محمود الجمیلی، بغداد، مدرسة الولاة، ۱۹۸۰م.
۶. ابن خلکان، ابوالعباس احمد بن ابراهیم، *وفیات الاعیان*، به کوشش احسان عباس، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۷م.
۷. ابو نعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، *حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۶۷م.
۸. همو، *طبقات الصوفیة*، به کوشش عبدالحی حبیبی قندهاری، حسین آهی، تهران، فروغی، ۱۳۸۰ش.
۹. همو، *طبقات الصوفیة*، به کوشش محمد سرور مولایی، تهران، توس، ۱۳۶۲ش.
۱۰. جامی، عبدالرحمن، *نفحات الانس من حضرات القدس*، به کوشش مهدی توحیدی پور، بی‌جا، سعدی، ۱۳۶۶ش.
۱۱. همو، *نفحات الانس من حضرات القدس*، به کوشش محمود عابدی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۰ش.
۱۲. جهانگیری، محسن، *محبی‌الدین بن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۵ش.
۱۳. خاوری، اسدالله، *ذهبیة، تصوف علمی-آثار ادبی*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۲ش.
۱۴. خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی، *تاریخ بغداد*، بیروت، دارالکتب العلمیة، بی‌تا.
۱۵. ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد بن عثمان، *سیر اعلام النبلاء*، به کوشش اکرم ابوشیبی، بیروت، دارالرسالة، ۱۹۸۶م.

۱۶. رادمهر، فریدالدین، تحقیقی در زندگی و افکار و آثار جنید بغدادی، تهران، روزنه، ۱۳۸۰ش.
۱۷. زرکلی، خیر الدین، الاعلام، بیروت، بی‌نا، بی‌تا.
۱۸. سبکی، تاج الدین، طبقات الشافیه الكبرى، مصر، مطبعة الحسينية المصرية، بی‌تا.
۱۹. سلطانی گنابادی، محمد باقر، رهبران طریقت و عرفان، تهران، حقیقت، ۱۳۸۳ش.
۲۰. سلمی، ابو عبدالرحمن، طبقات الصوفیه، به کوشش نورالدین شریبه، قاهره، جماعة الازهر للنشر و التألیف، ۱۹۵۳م.
۲۱. سهروردی، ابونجیب عبدالقاهر بن عبدالله، آداب المریدین، ترجمه‌ی عمر بن محمد بن احمد شیرکان، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، مولی، ۱۳۶۳ش.
۲۲. شعیب، شیخ محمد، مرآة الاولیاء، به کوشش غلام ناصر مروت، اسلام آباد، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۹ش.
۲۳. شیمیل، آن ماری، ابعاد عرفانی اسلام، ترجمه‌ی عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴ش.
۲۴. عبادی مروزی، ابوالمظفر منصور بن اردشیر، مناقب الصوفیه، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، مولی، ۱۳۶۲ش.
۲۵. عطار، فرید الدین، تذکرة الاولیاء، به کوشش محمد استعلامی، تهران، زوار، ۱۳۳۶ش.
۲۶. همو، تذکرة الاولیاء، به کوشش نیکلسون، تهران، صفی علیشاه، ۱۳۷۰ش.
۲۷. همو، تذکرة الاولیاء، به کوشش نیکلسون، تهران، میلاد، ۱۳۸۳ش.
۲۸. غزالی، محمد، المنقذ من الظلال والموصل الی ذی العزة و الجلال، ترجمه‌ی محمد مهدی فولادوند، تهران، فرهنگی، ۱۳۴۸ش.
۲۹. قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن، الرسالة الی الصوفیة، ترجمه‌ی ابوعلی حسن بن احمد العثماني، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۴ش.
۳۰. کیانوند، محمد حسین، تصوف و مکتب صوفی در اسلام و عرفان، تهران، عطار، ۱۳۶۶ش.
۳۱. معصومعلی شاه شیرازی محمد، طرائق الحقائق، به کوشش محمد جعفر محجوب، تهران، کتابخانه سنایی، بی‌تا.
۳۲. موسوی خوانساری، محمد باقر، روضات الجنات، تهران، مکتبه اسماعیلیان، ۱۳۹۰ق.
۳۳. واعظ کاشفی، ملا علی بن حسین، رشحات، کانپور، بی‌نا، ۱۹۱۲م.
۳۴. هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، کشف المحجوب، به کوشش محمود عابدی، تهران، سروش، ۱۳۸۹ش.
۳۵. همو، کشف المحجوب، به کوشش ژوکوفسکی، تهران، طهوری، ۱۳۸۰ش.
۳۶. هدایت، رضا قلی خان، تذکرة ریاض العارفين، بی‌جا، کتابفروشی وصال، بی‌تا.
۳۷. همایی، جلال الدین، غزالی نامه، تهران، کتاب فروشی فروغی، ۱۳۴۲ش.